

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بررسی دلالت آیات سوره نجم بر عصمت پیامبر(ص)

در بحث از آیات داله بر عصمت انبیاء و معصومین(ع) رسیدیم به آیهی شریفه (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) □

صاحب وسائل، مرحوم شیخ حر عاملی می‌فرماید: این آیه دلالت بر عصمت پیامبر اکرم(ص) دارد و فرموده: «فیستحیل أن یسلم الصلاة فی غیر محله ثم یتکلم قبل تمام صلاته ثم یکذب ذی الشمالین وهو صادق علی قولکم، ثم یعترف بخطئه».

اگر ما باشیم و آیهی شریفه (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)، آیه دلالت بر این دارد که نطق پیامبر به صورت مطلق از روی هوا نیست؛ نفی بر نطق در «ما ینطق» به صورت مطلق وارد شده و مثل نکره‌ی در سیاق نفی است. نتیجه این می‌شود که در همه‌ی امور، هرچه پیامبر(ص) فرموده، از روی هوا نیست. آن وقت، طبق این آیهی شریفه باید بگوئیم اینکه ذوالشمالین به پیامبر عرض کرد که آیا در نماز سهو کردید یا نمازتان را شکسته خواندید؟ پیامبر هم اول با او صحبت کرد «یتکلم قبل تمام صلاته» بعد قول ذی الشمالین را تکذیب کرد و فرمود اینطور نیست؛ اینکه تو می‌گوئی نیست؛ تعبیری در اینجا دارد این است که فرموده «کل ذلك لم یکن» هیچ کدام از اینهایی که می‌گوئی نیست؛ پیامبر هم که صادق است و قول ذی الشمالین را تکذیب کرده است؛ مجدداً در همان روایت دارد که پیامبر از ابوبکر و عمر سؤال کرد که آیا حرف ذی الشمالین درست است یا نه؟ آنها تصدیق کردند و گفتند: بله؛ شما در نماز سهو کردید و بعد پیامبر(ص) دو رکعت دیگر ادامه داد و نماز را تمام فرمود.

پس، عمومیت آیه شریفه (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) اقتضای عصمت دارد. نکته‌ای به ذهن من رسیده بود که مراجعه کردم به تفسیر المیزان مرحوم علامه و آن این که بگوئیم إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ قرینه‌ی روشنی باشد بر اینکه مراد از نطق، فقط نطق قرآنی است که وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ؛ یعنی نسبت به آنچه که پیامبر به عنوان قرآن بیان می‌کند، وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ؟ دیدم مرحوم علامه نیز همین را فرمودند.

ایشان ابتدا فرمودند «والنطق وإن کان مطلقاً ورد علیه النفی» مای نافی به آن وارد شده «وکان مقتضاه نفی الهوی عن مطلق نطقه، لکنه لما کان خطاباً للمشرکین و هم یرمونه فی دعوته و ما یتلوا علیهم من القرآن بأنه کاذب متقول مفتّر علی الله سبحانه» اما چون خطاب به مشرکین است و مشرکین هم پیامبر را به این متهم می‌کردند که کاذب است و از پیش خودش حرف می‌زند و افترای بر خدا دارد، می‌فرماید «کان المراد بقرینة المقام أنه صلی الله علیه و آله ما ینطق فیما یدعوکم إلی الله أو فیما یتلوه علیکم من القرآن عن هوی نفسه و رأیه، بل لیس ذلك إلا وحياً یوحى إلیه» پیامبر(ص) دعوتی که می‌کند، یا قرآنی که بر شما تلاوت می‌کند، از روی هوی نیست، و غیر از وحی چیز دیگری نیست.

لذا، این آیه بر یک بخش از عصمت دلالت دارد؛ و آن اینکه پیامبر در آنچه که به عنوان وحی از جانب خداوند تبارک و تعالی

بیان می‌کرد، اشتباهی نکرده است؛ اما دیگر بر عصمت در نطق‌های معمولی و عصمت در افعال دلالت ندارد. و اساساً در شیعه، در مورد عصمت در نطق ظاهراً همه اتفاق نظر دارند؛ آن چیزی که برخی مثل مرحوم صدوق قائل شدند، سهو در افعال است؛ در باب افعال اختلاف است. بنابراین، این آیه، هرچند که مرحوم صاحب وسائل به آن استدلال کرده، اما همین اشکالی که بیان کردیم بر آن وارد است و نمی‌توانیم از آن مطلق عصمت را استفاده کنیم. یعنی آیه (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) نطق در خصوص قرآن است به قرینه **إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ**. البته ممکن است به مرحوم علامه نیز اشکال کرد؛ چرا که ایشان فرموده: «ما ينطق فيما يدعوكم إلى الله أو فيما يتلو عليكم من القرآن». در اینجا هم تردید وجود ندارد؛ «ما ينطق في خصوص ما يتلوا عليكم من القرآن» حتی در دعوت‌های دیگر هم که عنوان قرآن ندارد، این آیه دلالت بر آن هم ندارد؛ «ما ينطق فيما يدعوكم و فيما يتلوا عليكم من القرآن» فقط در خصوص قرآن است. **إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ** فقط بر عصمت پیامبر در تلقی وحی دلالت دارد و در اینکه آنچه پیامبر تلقی کرده، به صورت صحیح و کامل بیان فرموده است.

البته می‌شود طور دیگری گفت؛ و آن این که در آیه اول، خدا در مورد نطق می‌فرماید: **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ**؛ بگوئیم این عبارت عام است و هر نطقی را شامل می‌شود، چه قرآنی و چه غیر قرآنی. بعد هم در خصوص قرآن می‌فرماید **إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ**؛ یعنی این آیه را یک آیه‌ی مستقلی در خصوص قرآن بگیریم و بگوئیم این قسمت و این آیه در ذیل عبارت و آیه قبل نیست؛ یک آیه‌ی مستقل در خصوص قرآن است. به عبارت دیگر، در این دو آیه خداوند تبارک و تعالی دو مطلب را به مشرکین فرموده، یکی: «کل ما نطق به النبی لیس عن الهوی» و دیگر آن که قرآنی که پیامبر برای شما قرائت می‌کند، **وَحْيٌ يُوحَىٰ** است و از جانب خودش نیست؛ بلکه از جانب خدای تبارک و تعالی است. اگر این حرف را هم بزنیم بعید نیست.

پس، خلاصه مطلب این شد که اگر **إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ** را قرینه بگیریم، و این که مجموع آیات می‌خواهد یک مطلب را بیان کند بر اساس قرینه سیاق - که اگر در ذهن شریف‌تان باشد ما به نحو کلی سیاق را قبول نکردیم اما در بعضی از موارد سیاق وجود دارد و اینجا هم از مواردی است که سیاق وجود دارد - در این صورت، نطق فقط در خصوص قرآن می‌شود و آیه فقط بر عصمت در خصوص قرآن دلالت دارد.

اهل سنت هم عصمت را در خصوص ابلاغ احکام و آنچه که خدا فرموده، قبول دارند؛ اختلاف بین شیعه و اهل سنت در غیر از مسئله‌ی تبلیغ است؛ ما مدعی هستیم که پیامبر در هیچ فعلی از افعال، در هیچ قولی از اقوال، خطا و نسیان نمی‌کند، چه قرآن باشد و چه غیر قرآن؛ اما آنها فقط در خصوص ابلاغ احکام را قائل هستند. نتیجه این می‌شود که پیامبر (صلوات الله علیه) سه نوع نطق دارد: نطق قرآنی، نطقی که به عنوان حدیث قدسی است و نطقی که غیر از این دوتا است؛ یعنی آن چیزی که در توضیح اینها بیان می‌کند، و نطق در امور عادی و زندگی. آیه فقط نطق قرآنی را دلالت دارد؛ اما غیر نطق قرآنی را دلالت ندارد.

بررسی آیه شریفه سوره حشر بر عصمت پیامبر (ص)

آیه ششم [آیه 7 سوره حشر است] (**مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا**) آنچه پیامبر برای شما می‌آورد را بگیرید و آنچه که شما را از آن منع می‌کند، بپذیرید. صاحب وسائل فرموده: «**دلّت علی وجوب التسليم والانقياد لأقواله وأفعاله علی وجه العموم**» با اینکه صاحب وسائل اصولی نبوده، اما در این آیات ببینید تا چه اندازه به اطلاق و عموم تمسک کرده است!

ایشان می‌گویند این آیه دلالت دارد که تسلیم نسبت به پیامبر، انقیاد نسبت به پیامبر، هم در اقوال و هم در افعال واجب است؛ «**فلو جاز السهو لاحتمل كل فعل وقول ذلك**» اگر سهو در مورد پیامبر ممکن باشد، هر فعلی را که انجام می‌دهد، هر قولی که از او صادر می‌شود، احتمال می‌دهیم که سهواً صادر می‌شود. پس، نباید وجوب تسلیم داشته باشد؛ در حالی که آیه می‌فرماید «**ما آتاکم**» یعنی «**ما أعطاکم**» آنچه که پیامبر به شما می‌دهد. این دلالت دارد بر اینکه هرچه پیامبر بدان امر می‌کند، باید انجام شود. در مورد «**ما نَهَاكُم**» هم نمی‌گویند که «**ما نَهَاكُم بعنوان القرآن یا بعنوان الوحی**»، بلکه حتی امور عادی را شامل می‌شود؛ اگر

پیامبر فرمود اینجا ننشین؛ لزوم تبعیت دارد و از همین جا باید بگوئیم که آیهی (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ) دلالت بر عصمت پیامبر دارد؛ هنگامی که خداوند به صورت مطلق اطاعت رسول را واجب می‌کند، و نمی‌گوید اطاعت در امور دینی، یا اموری که مربوط به قرآن است، واجب می‌باشد، معلوم می‌شود که پیامبر باید معصوم باشد که اطاعت از او به صورت مطلق واجب است.

بنابراین، آیه (مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) دلالت عامی بر عصمت پیامبر دارد؛ همانطور که مرحوم صاحب وسائل فرمود. این آیه در ذیل آیات «فی» از سوره مبارکه حشر آمده، دو آیه در اینجا هست که انصافاً از آیات مشکله‌ی قرآن کریم است، و ما در بحث آیات الاحکام و آیات خمس مفصلاً راجع به این دو آیه بحث کردیم؛ و آنچه که به اینجا مربوط می‌شود و می‌خواهیم عرض کنیم، و مرحوم علامه طباطبائی هم به این نکته توجه فرمودند و می‌گوید این آیه مربوط به فیء است چون مجاهدین، لشگریان و ... به پیامبر عرض کرده بودند هرچه غنیمت هست بین ما تقسیم کنید؟

آیه آمد که نه، این اختیارش با پیامبر است و پیامبر هر مقداری خواست، به افراد بدهد. یک مقداری به انصار داد، یک مقداری به مهاجرین و به یک نفر از انصار داد که این قلت داشتند و این آیه نازل شد که (مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا). در این صورت، نتیجه این می‌شود که ما آتاکم الرسول من الفیء، غنیمتی که پیامبر به شما داد فخذوه؛ «خذوه» هم کنایه از این است که آن را بپذیرید و قبول کنید، و اخذ ظاهری مراد نیست وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.

بعد مرحوم علامه فرموده «و الآية مع الغض عن السياق عامة تشمل کلما آتاهم نبی من حکم فأمر به أو نهی عنه» که این مطلب خیلی خوبی است و مطابق با مبنای ما هم هست؛ و اینجا از جاهایی است که دیگر نمی‌توانیم قرینه‌ی سیاق را پیاده کنیم؛ یعنی درست است که آیه در ذیل آیات فیء آمده، اما این ذیل یک ضابطه‌ی کلی بیان می‌کند؛ مثل این که (يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ) دنباله‌ی آیات صوم آمده، اما اختصاص به صوم ندارد؛ یک ضابطه‌ی کلی است. لذا، اینجا اصلاً نمی‌شود سیاق را پذیرفت؛ بگوئیم چون دو آیه‌ی قبل در مورد فیء است، پس، (مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) یک ضابطه‌ی کلی فقط در مورد فیء بیان می‌کند؛ نه! اینجا باید سیاق را کنار بگذاریم؛ و همین است که مرحوم علامه هم در ذیل آوردند و فرمودند «کلّ ما آتاه النبی من حکم فأمر به أو نهی عنه» هر چیزی که پیامبر آورد، از حکم، از امر و نهی، اینها را باید بپذیرید.

نتیجه این می‌شود که آیه‌ی شریفه دلالت دارد بر این که آنچه پیامبر امر و نهی می‌کند، لزوم اطاعت دارد؛ و از اول هم تلاش ما بر این بود که بگوئیم لسان (مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) لسان (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ) است؛ با آن هیچ فرقی نمی‌کند؛ و هر دو دلالت بر عصمت دارند.

اگر کسی بگوید از کجا اثبات کنیم آنچه در مورد خودش دارد انجام می‌دهد نیز همینطور است و سهو در آن راه ندارد؛ باید بگوئیم قائل به فصل نداریم؛ کسی نگفته است پیامبر در امر و نهی که به ما می‌کند، سهو نمی‌کند؛ اما در فعل خودش و لو فعل عبادی خودش سهو می‌کند. چنین چیزی به هیچ عنوان نداریم.

بنابراین، از این آیه به نظر می‌رسد به خوبی می‌توان عصمت مطلقه را استفاده کرد؛ مخصوصاً که آیه اختصاص به نطق هم ندارد؛ و مثل آیه شریفه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ) است که دلالتش بسیار دلالت خوبی است. نتیجه می‌گیریم که در غیر تبلیغ هم آیه می‌گوید سهو راه ندارد؛ و به اجماع مرکب، در همه اقوال باید عصمت را درست کنیم؛ و چون (مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) اختصاص به قول ندارد، افعال را هم شامل می‌شود. [بحث قضا و یا بحث ولایت فقیه که ما از ادله استفاده می‌کنیم به عنوان جانشینی امام معصوم علیه السلام است، اصلاً خود تولیتش دالّ بر عدم عصمت است.

هیچ امامی جای امام دیگر ننشسته است؛ نمی‌توانید بگوئید امام حسن علیه السلام جانشین امیرالمؤمنین است، یا امام حسین جانشین امام حسن است! همه اینها اوصیای پیامبر هستند؛ هر کدام در زمان خودشان امام بودند. تولیت از نظر رتبه بین اینها

نیست ولو از نظر زمان وجود دارد؛ اما در مورد ولی فقیه یا قاضی، خود تولیت رتبی‌اش دالّ بر عدم عصمت است؛ و الا اگر اینها تولیت رتبی نداشتند، نیاز به جعل امام معصوم نبود. ولایت فقیه را اگر از راه ادله‌ی نقلی قائل شدیم، در این صورت، به جعل امام معصوم است؛ وقتی به جعل شد، تولیتش قرینه می‌شود بر اینکه عصمت وجود ندارد؛ آن وقت می‌گوئیم پس اینها اگر اشتباه هم کردند، لمصلحۀ عامه برای اینکه اختلال به وجود نیاید، تشتّت به وجود نیاید، این را فرمودند. اما در مورد خدا، وقتی خدا می‌فرماید **أَطِيعُوا الرّسول** اینجا بحث اختلاف نیست! همانطور که نسبت به خودش می‌گوید **أَطِيعُوا الله**، نسبت به پیامبر هم می‌گوید **أَطِيعُوا الرّسول**؛ و این ملازم با عدم سهو است.]

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرين.